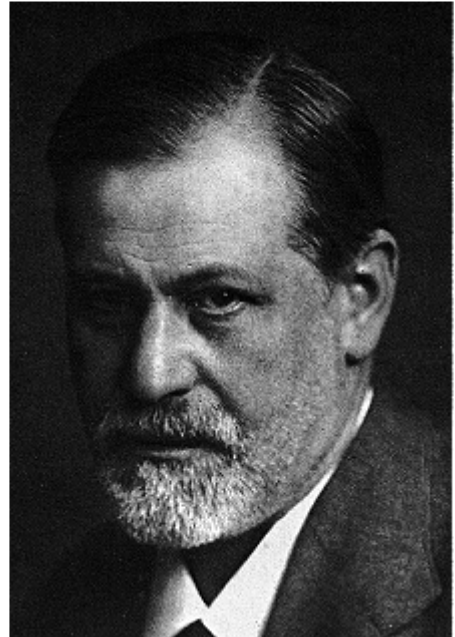


زندگی و آثار فروید



هر کس که بخواهد به نوشتن شرح حال و زندگی دیگران بپردازد کاری جز دروغ گوئی، پنهان گری و عوام فریبی نخواهد کرد و بر آن خواهد شد که عدم درک خود را از آن همچنان پنهان نماید. زیرا حقیقت زندگی انسان ها امری است غیر قابل دسترسی و حتی اگر فرض کنیم که بتوان بدان دسترسی یافت استفاده عملی از آن امری غیرممکن خواهد بود.
(فروید در نامه ای به استفن تسوایگ مورخ سی و یکم ماه می ۱۹۳۶)

ده ها کتاب در شرح زندگانی زیگموند فروید نگاشته شده است. در میان نویسندگان آنها میتوان از استفن تسوایگ^۲، لو آندرا سلومه^۳، تومس من^۴، ارنست جنز^۵ و دیدیه آنزیو یاد کرد. بر این آثار میبایستی کتاب مکس شور^۶، پزشک خصوصی فروید را که تا پایان عمر او را همراهی کرد اضافه نمود.
آثار فروید، که به سی و یک زبان ترجمه شده، بالغ بر بیست و چهار کتاب و صد و بیست و سه مقاله است. علاوه بر دهها مقدمه بر کتب مختلف یا سخنرانی های گوناگون حدود پانزده هزار نامه از فروید باقی مانده است که در رأس آنها مکاتبات او با استفن تسوایگ، آرنولد تسوایگ، اینشتین، کارل گوستو یونگ و ژمن رلان قرار دارد. فروید پنج مطالعه بالینی مهم دارد که عبارتند از :

1

²Stefan Zweig

³Lou Andreas-Salomé

⁴Thomas mann

⁵Ernest jones

⁶Didier Anzieu

⁷Max Schur

۱- ایدا بُویر^۱، که شرح و تفصیل روانکاوی دختر جوانی است هیستریک که فروید بدو نام مستعار دُرا^۲ را داده است.

۲- هربرت گراف^۳ معروف به هنس کوچک^۴ که شرح هراس و وحشت های کودکی است پنج ساله. هنس کوچک مستقیماً تحت روانکاوی فروید قرار نگرفت. پدر او که در پی روانکاوی همسرش توسط فروید توجه خاصی به نظریات او مبذول میداشت، با نقل مشکلات فرزند خود برای «پروفسور» حالت واسط و رابط را در روان درمانی کودک خویش واجد گردید. هنس کوچک بخصوص از آنجهت حائز اهمیت است که اولین کوشش را در مورد روانکاوی کودکان تشکیل میدهد.

۳- ارنست لنتزر^۵ معروف به مرد موش^۶ آذین^۷ که اولین مطالعه مفصلی است که در تاریخ علوم نفسانی در مورد طباع اجباری- وسواسی صورت گرفته است.

۴- دنیل پُل شِرِبِر^۸ که قبلاً مورد بحث قرار گرفت.

۵- سرگی پانکیف^۹ معروف به مرد گرگ^{۱۰} آذین^{۱۱} وی در خانواده روسی ثروتمندی پا بعرضه وجود نهاده بود. ده سال پیش نداشت که پدرش خودکشی کرد. دو سال بعد خواهرش دست به انتحار زد. سرگی پانکیف که دچار عوارض متعددی بود توسط ده ها پزشک و روان پزشک روسی و اطریشی تحت مداوا قرار گرفت تا بالاخره یکی از پزشکان او را به سوی روانکاوی هدایت کرد. آنچه بلافاصله موجب شگفتی او شد اینکه فروید اولین پزشکی بود که او را بصورت بیمار نگاه نمیکرد بلکه توجه خود را به سرگذشت و عالم باطنی او مبذول میداشت. فروید در اولین ملاقات با وی وضع را چنین خلاصه کرده بود: «تا بحال علل بیماری خود را در لگن جستجو کرده اید!» با این گفته نه تنها فروید اشتباه پزشکان قبلی را در مورد درمان وی مورد تأکید قرار میداد، بلکه به بیوست مزمینی اشاره میکرد که از مدتها قبل سرگی پانکیف از آن رنج میبرد. روانکاوی وی تا ۱۹۱۴ ادامه یافت و منجر به بهبود وضع نفسانی وی گردیده بدو اجازه داد با زن دلخواهش ازدواج کند. در اینجا بود که با آغاز جنگ، کشورهای اطریش و روسیه از در مخاصمت با هم درآمدند. پس از پایان جنگ و انقلاب اکتبر در روسیه، سرگی پانکیف تمام ثروت خود را از دست داد و عوارض بیماریش عود کرد. بهمت فروید جامعه روانکاوی وین نه تنها با کمک های مالی بدو اجازه داد به امرار معاش ادامه دهد بلکه روانکاوان متعددی را به روانکاوی او گماشت.

¹Ida Beuer

²Dora

³Herber Graf

⁴Le petit Hans

⁵Ernst Lanzer

⁶L'homme aux rats

⁷Sergueï Pankejeff

⁸L'homme aux loups

حال بازگردیم به زندگی و آثار فروید. دو مجموعه کامل از آثار او به زبان آلمانی در دست است: مجموعه نوشته ها^۱ که در زمان حیات او بطبع رسید و دیگری مجموعه آثار^۲ که پس از مرگ او انتشار یافت و مرجع اصلی را برای محققین تشکیل میدهد. یکی دیگر از مراجع مهم در مورد آثار فروید ترجمه انگلیسی آنهاست که توسط جیمز استراچی^۳ انجام گرفته و موسوم است به آثار کامل زیگموند فروید در زمینه روان شناسی^۴ با حواشی و توضیحات جامع. این ترجمه معروف به نسخه استاندارد^۵ بوده از لحاظ کیفیت تحقیقاتی مکمل نسخه اصلی (آلمانی) است.

زیگموند فروید در ششم ماه می ۱۸۵۶ در چکسلواکی در شهر فریبِرگ^۶ واقع در شهرستان مُراوی^۷ مُراوی^۷ بدنیا آمد. پدرش به فروش پشم و پارچه اشتغال داشت. خانواده یهودیش غیر سنتی بود و به ارزشهای معنوی عصر روشنگری اعتقاد داشت. پدرش که برای امرار معاش به مشکلاتی جدی برخورد کرده بود، سه سال بعد از تولد فروید یعنی در ۱۸۵۹ خانواده خود را به لایپزیک برده در آنجا اقامت داد. ولی بعلت ادامه وضع مالی نامناسب بالاخره سال بعد به وین مهاجرت کرد و از آن پس در این شهر سکنی گزید.



فروید به اتفاق پدرش در ۱۸۶۴

فروید پس از اتمام تحصیلات متوسطه در سال ۱۸۷۳ به دانشکده پزشکی وارد شد. در این زمان آنچه نظر او را بخود جلب میکرد مطالعه علوم دقیقه و خاصه نظریه داروین در زمینه زیست شناسی بود. در ۱۸۷۵ به اخذ یک بورس تحصیلی در زمینه جانورشناسی موفق شده راهی شهر تریسته^۸ در ایتالیا

^۱Gesammelte Schriften

^۲Gesammelte Werke (G.W.)

^۳James Strachey

^۴Complete Psychological Works of S.Freud

^۵Standard Edition (S.E.)

^۶Freiberg

^۷Moravie

^۸Triste

گردید. نتایج این تحقیقات که در سال ۱۸۷۷ بطبع رسید حاکی از علاقهٔ فروید به مطالعهٔ سلول های عصبی بود که نشانی از آن را در رسالهٔ چاپ نشدهٔ او به نام طرح برای یک روان شناسی علمی (۱۸۹۵) پیدا میکنیم.^۱

فروید در ۱۸۷۹ بعلت اجبار به انجام خدمت نظام وظیفه، حرفهٔ پزشکی را موقتاً ترک کرد و با استفاده از این فرصت به ترجمه و انتشار چهار رساله از جان استوارت میل پرداخت. در ۱۸۸۲ به اخذ مدرک پزشکی خود نائل شد و پس از ازدواج با مارتا برنیزبر آن گردید که حرفهٔ تحقیقاتی خویش را رها کرده هم خود را صرف طبابت کند.

لذا در همان سال به استخدام بیمارستان عمومی شهر وین در آمد و بمدت سه سال در یکی از بخشهای آن تحت ریاست تئودر مینرت^۲، روان پزشک معروف، بکار مشغول شد.

در سال ۱۸۸۵ بمناسبت ارتقاء به مقام استاد آزاد^۳ در عصب شناسی بورسی برای تحقیق در فرانسه به او اعطاء گردید. اقامت وی در پاریس در واقع اولین گام او در پژوهش هائی بود که بالاخره به ابداع علم روانکاوی انجامید. ملاقات با شارکو^۴ که در آن زمان درخشان ترین چهره در عصب شناسی بطور اعم و در مطالعات مربوط به هیستری بطور اخص بود تمام فکر و ذکر او را بخود مشغول میداشت. نبوغ شارکو در این بود که عمیقاً دریافته بود که نه تنها هیستری ضایعه ای عصبی نیست بلکه حیات جنسی در پیدایش آن مدخلیتی اساسی دارد. وی هر سه شبه در حضور عام بیماران را فراخوانده و تحت خواب مصنوعی عوارض آنها را در برابر چشمان مملو از شگفتی حضار ناپدید میساخت.



شارکو در حال ایجاد عوارض هیستری
تحت خواب مصنوعی (بیمارستان سل پتیر)

فروید در بازگشت از پاریس طی کنفرانسی در باب هیستری مردان با چندان استقبالی از سوی همکاران مواجه نگردید. بگفتهٔ او این عدم استقبال ناشی از عدم قبول هیستری نزد مردان بود. ولی

^۱ این رساله بعداً بهمت دو روانکاو (مَری بناپازت و ارنست کریس) در سال ۱۹۵۰ تنظیم شده به طبع رسید.

^۲Martha Bernays

^۳Theodor Meynert

^۴Privatdozent

^۵Martin Charco

مورخین روانکاوی برآنند که واکنش همکاران فروید بدین جهت بوده است که وی بعزت ارادت خاص خود به شارکو قسمت اعظم نظریات موجود آن زمان را در باب هیستری به وی نسبت میداد.

فروید در ۱۸۸۷ پس از تولد متیلده، اولین فرزندش، با ویلهلم فلیس^۱ آشنائی پیدا کرد. این آغاز دوستی صمیمانه ای بود که علیرغم تلاطم های قابل توجهی سهمی مهم در تکامل فکری او پیدا کرد. فلیس با ذکاوتی خاص و با استفاده از «داده های» فیزیولوژیک سیستم خرافی خاصی را ابداع کرده بود که بموجب آن اعداد و ترکیب آنها سهمی مهم در ظهور بیماریهای مختلف داشتند. وی حتی سرنوشت افراد را منوط به اعداد میدانست. گفته میشود که با عملیات ریاضی خاصی مرگ فروید را برای حدود سال ۱۹۰۰ پیش بینی کرده بود. فروید که ارادت و علاقه خاصی به فلیس پیدا کرده بود در طی مکاتبات طولانی خود با وی کشفیات و تحقیقات خود را به تفصیل با او در میان میگذاشت. رفته رفته این مبادله حالت نوعی خودروانکاوی^۲ را برای فروید پیدا کرد، چندانکه میتوان کتاب تعبیر خواب او را تا حد قابل ملاحظه ای ثمره این رابطه دانست. ولی این دوستی بعزت افکار خرافی و شخصیت پارانویاک فلیس بتدریج قطب منفی خود را ظاهر ساخت و بیم آن میرفت که فروید زیر بار کمرشکن آن «جان سالم» بدر نبرد. ولی شخصیت فروید واجد چندان قدرتی بود که بالاخره توانست از آن خلاصی یابد. او در این باره مینویسد: «من در آنجائی موفق شدم که شخص پارانویاک به شکست مواجه میشود».



فروید و فلیس

فروید در سپتامبر ۱۸۹۱ خانه و محل کار خود را به شماره ۱۹ خیابان برگسه^۳ انتقال داد. وی با شش فرزند خود تا سال ۱۹۳۸ که از اطریش توسط نازی ها تبعید گردید به کار و زندگی در آنجا ادامه داد. در این زمان بیماران او بطور عمده زنان هیستریک بودند که به طبقه مرفه جامعه اطریش تعلق داشتند. وی

^۱ Wilhelm Fliess

^۲ Auto-analyse

^۳ 19 Bergasse Strausse

برخلاف روانپزشکان آن زمان که فقط بذکر و طبقه بندی عوارض بیماری اکتفاء میکردند، سعی در درمان آنها مینمود. ابتدا روش های رایج در آن زمان یعنی ماساژ، هیدروتراپی و الکتروتراپی را بکار گرفت و سپس به روش خواب مصنوعی (هیپنوتیسم) روی آورد. رفته رفته هیپنوتیسم را کنار گذاشته با فشار انگشت روی پیشانی بیماران (روش تلقین) آنها را به یاد آوری خاطرات گذشته که بزعم او حاوی علل عوارض کنونی بودند دعوت میکرد. این روش که متکی بر تداعی آزاد معانی بود بتدریج موجبات لازم را برای پیدایش روانکاوی فراهم آورد. لفظ «روانکاوی» برای نخستین بار در ۱۸۹۶ بکار گرفته شد ولی فروید ابداع آنرا به ژُزف برویر نسبت میدهد. فروید در کنار برویر در مورد درمان بیماران هیستریک و بخصوص اولین بیمار آنها موسوم به آنا اُبه اعمال روش پلایش پرداخت. طبق این روش بیماران تحت خواب مصنوعی خاطرات تلخ یا غیر قابل قبولی را که علت اصلی عوارض آنها بود بیاد آورده موجب تصفیه یا پالایش احوال بیمارناک خود میگرددند.

فروید در ۱۹۰۲ به اخذ عنوان *استاد فوق العاده*^۴ - که به امضای پادشاه اطریش، فرانسوا-ژُزف، رسید- نائل گردید.

او در طی سالهای دوستی خود با فلیس آثار قابل توجهی منتشر کرد: *مطالعاتی در باب هیستری*^۵، *برای درک انواع آفری* (از دست دادن قدرت بیان)^۶ و کتاب *تعبیر خواب*^۷. در همین دوره بود که فروید *نظریه اغفال*^۸ خود را کنار گذاشت و بجای آن *نظریه فانتسم* را قرارداد. او ابتدا علت نوروز یعنی اختلالات اختلالات نفسانی را خاطراتی آسیب زا میدانست که حاکی از آن بودند که فرد نوروژیک در ایام کودکی قربانی اغفال جنسی گردیده است. ولی بالاخره موفق شد بکشف این مهم نائل آید که این خاطرات ساخته و پرداخته ضمیر ناآگاه (فانتسم) بیمار هستند ولی همچون اموری واقعی عمل میکنند. کشف قوانین حاکم بر رؤیا، دسترسی به نظریه مربوط به ضمیر نا آگاه که حاصل دفع و سرکوبی امیال است و بالاخره درک عقده اُدیپ همه و همه نتایجی منطقی از نظریه جدید او در باب فانتسم بودند و رفته رفته بنای ساختمان عظیمی را فراهم آوردند که روانکاوی نام گرفت.

¹ Josef Breuer

² Anna O.

³ Catharsis

⁴ Professeur extraordinaire

⁵ Etudes sur l'hystérie (Studien über Hysterie)

⁶ Contribution à la conception des aphasies (Zur Auffassung der Aphasien)

⁷ L'interprétation des rêves (Traudeutung)

⁸ Théorie de seduction



بستری که فروید برای روانکاوی بیماران خویش در مدت قریب به چهل سال در شهر وین در مطب/خانه خود تعبیه داده بود. بیماران دور از تبادل نگاه با روانکاو قادر می‌گردند براحتی بیشتری به تداعی آزاد خاطرات پرداخته و به بیان لفظی آنها نائل شوند. چرا که زبان تکلم موطن اصلی ضمیر ناآگاه بوده طریق اساسی کشف آن را تشکیل می‌دهد.

اولین کتاب جامع فروید در باره روانکاوی همان تعبیر رؤیای اوست که شاید بتوان آنرا مهمترین اثر او دانست. فروید کشف زبان رؤیا را مدیون رؤیائی است که در آن حکایت از تزریق به بیماری است که نام مستعار ایرما را بخود گرفته است. رؤیای فروید در ماه ژوئیه ۱۸۹۵ حادث گردید. وی در نامه ای آنرا برای فلیس به تفصیل شرح میدهد و مینویسد: «آیا فکر میکنی که یک روز روی این خانه بر پلاکی مرمی این کلمات را حک کنند: در این خانه در بیست و چهارم ژوئیه ۱۸۹۵ دکتر زیگموند فروید به کشف راز رؤیا نائل آمد».



بین ۱۹۰۱ و ۱۹۰۵ فروید علاوه بر مطالعه بالینی خود در مورد ذرا متوالیاً به انتشار سه کتاب دیگر پرداخت: اختلالات نفسانی در زندگی روزمره^۱ (۱۹۰۱)، لطیفه و رابطه آن با ضمیر ناآگاه^۲ (۱۹۰۵)، سه رساله در باب نظریه جنسی^۳ (۱۹۰۵).

^۱ *Psychopathologie de la vie quotidienne* (Zur Psychopathologie des Alltagslebens)

^۲ *Le mot d'esprit et sa relation à l'inconscient* (Der Witz und seine Beziehung zum Unbewussten)

^۳ *Trois essais sur la théorie sexuelle* (Drei Abhandlungen zur Sexualtheorie)

او در سال ۱۹۰۲ به اتفاق شماری چند از روانکاوان به تاسیس جامعه روان‌شناسی چهارشنبه همت گماشت. این مؤسسه صورت متشکل تری بود از جلسات بحث و مبادله ای که هر چهارشنبه در خانه او تشکیل میگردید. در ۱۹۰۷ این حلقه توسعه یافت و شخصیت های مهم دیگری بدان پیوستند. از آن جمله اند هانس زکس^۱ (اطریش)، ساندُر فِرِنزی^۲ (مجارستان)، کارل اَبَرهام^۳ (آلمان)، ارنست جونز^۴ (انگلیس)، اَبَرهام بریل^۵ (اطریش) و مَکس آیتینگن^۶ (لهستان). فروید در ۱۹۰۹ به دعوت استنلی هال^۷، روان شناس معروف آمریکائی، و دانشگاه کلارک واقع در ماساچوست برای ایراد چند سخنرانی به ایالات متحده آمریکا رفت. در این سفر گوستو یونگ و ساندُر فِرِنزی او را همراهی کردند. علیرغم استقبال شایان توجهی که از او شد، علاقه چندانی به قاره آمریکا از خود نشان نداد. بمنظور اجتناب از بر چسب «یهودی» به کشفیات خود بود که یونگ را در رأس انجمن بین المللی که در سال ۱۹۱۰ تاسیس گردید نهاد. این مؤسسه در سال ۱۹۳۳ محدودۀ آلمانی زبان خود را رها کرده به انجمن بین المللی روانکاوی^۸ تبدیل گردید.

فروید بین سالهای ۱۹۰۹ و ۱۹۱۳ دو اثر دیگر انتشار داد: *خاطره ای از کودکی لئوناردو داوینچی*^۹ (۱۹۱۰) و *توتیم و تابو*^{۱۰} (۱۹۱۳). در این هنگام شاهد ظهور بیش از پیش اختلاف نظر در نهضت روانکاوی هستیم. اختلافات بر سر مفاهیم اساسی روانکاوی است: مدت روانکاوی شخصی روانکاوان تحت آموزش، مسأله انتقال قلبی-یعنی رابطه عاطفی افراد تحت روانکاوی با شخص روانکاو-، مسأله انتقال قلبی متقابل-یعنی رابطه ای که شخص روانکاو ممکن است بنا بر سرگذشت و حیات نفسانی خویش با افراد تحت روانکاوی ایجاد کند- و مسأله اجتناب از آن، سهم جنسیت در نظریه روانکاوی، تعریف ضمیر ناآگاه. . .

در ۱۹۱۱ آلفرد آدلر^{۱۱}، که مخالف نظریه جنسیت بود و بجای آن از مفهوم عقده حقارت استفاده میکرد، از گروه فروید جدا شد. دو سال بعد نوبت به یونگ رسید که ضمیر نا آگاه جمعی را جانشین ضمیر ناآگاه فروید کرد. در همین زمان بود که ویلهلم ریش^{۱۲} -که بر آن بود که مارکسیسم و روانکاوی را با هم تلفیق کند- از نهضت فروید جدائی گرفت.

^۱Hanns Sachs

^۲Sandor Ferenczi

^۳Karl Abraham

^۴Ernest Jones

^۵Abraham Brill

^۶Max Eitingon

^۷Stanley Hall

^۸Internationale Psychoanalytische Vereinigung (IPV)

^۹Un souvenir d'enfance de Léonard de Vinci (Ein Kindheitserinnerung des Leonardo da Vinci)

^{۱۰}Totem et Tabou (Totem und Tabou: Einige Übereinstimmungen im Seelenleben des Wilden und der Neurotiker)

^{۱۱}Alfred Adler

^{۱۲}Wilhelm Reich

میان سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۳۳ انجمن بین المللی روانکاوی چندان وسعت گرفت که به غولی دیوانسالار (بوروکراتیک) تبدیل شد و قدرت مطلقه را در کشور های مختلف در باب تربیت روانکاوان جوان در دست گرفت.

در سالهای ۱۹۳۰ فروید به انتشار سه رساله عمده پرداخت که عبارت بودند از: *ماورای اصل لذت*^۱ (۱۹۲۰)، *روان شناسی جمعی و تحلیل من نفسانی*^۲ (۱۹۲۱) *من و این و آن نفسانی*^۳ (۱۹۲۳). این سه رساله تجدید نظری است در مفهوم ضمیر ناآگاه و تعریفی جدید از ساحت های نفسانی (توپیک دوم)^۴ بدست میدهد. در توپیک اول^۵ فروید نفسانیات آدمی را به سه موضع متمایز تقسیم کرده بود: *ضمیر آگاه، آگاه، نیمه آگاه و ناآگاه*. در توپیک دوم سه موضع یاد شده جای خود را به *من، فرامن و این و آن نفسانی* میدهند.

فروید در توپیک دوم رانش ها را به نحو قاطعی به دو قسمت متعارض تقسیم میکند: رانش مرگ و رانش زندگی. در همین زمان است (فوریه ۱۹۲۳) که پزشکان غده کوچکی در سق دهان او کشف کرده آن را تحت عمل جراحی بیرون میکشند. نخست پزشک معالج او فلیکس دُیچ^۶ وجود غده سرطان را از او و پنهان می کند. شش ماه بعد هنس پیشلیر^۷، یکی از معروف ترین جراحان آن زمان، ناگزیر به قطع هر دو فک شده بخش مهمی از قسمت راست سق دهان را نیز بر میدارد. فروید تا پایان عمر متحمل سی و یک عمل جراحی گردید.

او پس از این عمل جراحی پزشک معالج خود را عوض کرده مکس شور^۸ را بعنوان پزشک مخصوص خود برمیزیند، پزشکی که تا پایان عمر او را همراهی کرد. او با این طبیب «قراردادی» بسته بود که بنا بر آن بمحض اینکه زندگی واقعاً برای او غیر قابل تحمل گردد محلولی مرگبار به او تزریق کرده به حیات وی خاتمه بخشد.

تسویگ چنین مینویسد: «فروید با سق مصنوعی خود بسختی میتوانست صحبت کند. . . ولی در بحث مخاطب را رها نمیکرد. روح پولادین او همواره بر آن بود تا بدوستانش نشان دهد که اراده اش علیرغم تمامی رنج و تألمی که جسم او بر وی تحمیل میکرد همچنان قوی و پر قدرت باقی مانده است و این مبارزه ای سخت بود که با گذشت زمان پیچیدگی و ظرافت بیشتری می یافت. هر بار که بدیدن او میرفتم مرگ سایه خود را بیش از پیش بر چهره او گسترده بود. . . در یکی از آخرین دفعات سلوڈر دلی^۹، نقاش معروف را به همراهی خود بردم. دلی ارادتی خاص به فروید داشت. در حین صحبت ما طرحی از

¹Au-delà du principe de plaisir çJenseits des Lustprinzips

²Psychologie des masse et Analyse du moi (Massenpsychologie und Ichanalyse)

³Le moi et le ça (Das Ich und das Es)

⁴Deuxième topique

⁵Première topique

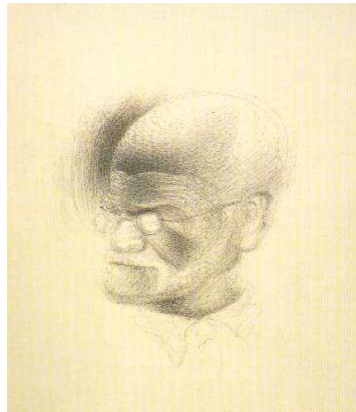
⁶Felix Deutsch

⁷Hans Pichler

⁸Max Schur

⁹Salvador Dali

صورت او کشید. هرگز جرأت نکردم آن را به وی نشان دهم، زیرا دلی با ذکاوت خاصی حضور مرگ را در چهره اش دریافته بود».



فروید (سلوڈر دلی ۱۹۳۸)

اما بیماری مانعی برای فروید در ادامه فعالیت‌هایش نبود. در ۱۹۲۶ یکی از شاگردان غیر پزشک او بنام تئودر ریک^۱ به جرم «طبابت» به دادگاه کشیده شد، زیرا که در آن زمان در نظر عام روانکاووی بخشی از علم پزشکی محسوب میشد. فروید با نیرو و انرژی خاصی به تالیف کتابی بنام *مسأله روانکاووی غیرپزشکی*^۲ پرداخت. سال بعد با کشیشی سوئدی بنام اُسکار فیستر^۳، که از نخستین روانکاوان این کشور بود، مکاتبه ای طولانی را پیرامون مذهب آغاز کرد. کتاب *آینده یک توهم*^۴ در زمینه یک چنین پرسشی نگاشته شده است. فروید در این کتاب بر آن است که نوروژ و دین واجد ساختمان نفسانی یکسانی هستند. در ادامه این نظریه است که در ۱۹۳۰ کتاب *مهم نارضائی در تمدن*^۵ را منتشر میکند. در این کتاب او به بحث در این باره میپردازد که آیا جوامع دمکراتیک قادر هستند بر رانش های مخرب خود فائق آمده مانع از خسران فزاینده انسان مدرن گردند؟ ولی فروید در همان حال در مکاتبات خود با البرت اینشتین از این نظریه دفاع میکند که گسترش فرهنگی میتواند مانعی در مقابل جنگ و بربریت باشد. جنگ جهانی دوم عکس این امر را به اثبات رسانید. زیرا که گسترش فرهنگی در اروپا نتوانست در مقابل بربریت مقاومت کند و فاشیسم را از میان بردارد. هیتلر و طرفداران او بمحض رسیدن به قدرت تمامی فعالیت‌های روانکاوان را معلق کردند و کتابهای فروید را به آتش سپردند. انستیتوی روانکاووی برلن «آریائی» شد و نتوانست در مقابل وحشیگری رژیم هیتلری مقاومت کند. وضع در اطریش بنحو دیگری بود. پس از تهاجم آلمان و اشغال اطریش انجمن روانکاووی وین تشکیلات خود را بلافاصله منحل نمود و فرصتی برای آریائی کردن آن برای نازی ها باقی نگذاشت.

¹Theodor Reik

²La question d'analyse profane (Die Frage der Laienanalyse)

³Oskar Pfister

⁴*L'avenir d'une illusion* (Die Zukunft einer Illusion)

⁵*Malaise dans la civilisation* (Das Unbehagen in der Kultur)



وین خیابان برگسه پلاک شماره ۱۹
خانه/مطب فروید تحت اشغال نازی ها

با دخالت ویلیام بالیت^۱، دیپلمات آمریکائی، و پرداخت مبلغی هنگفت توسط روانکاو معروف فرانسوی پرنسس بناپارت^۲، فروید با خانواده اش وین را ترک کرد. او تا آخرین لحظه در مقابل اوضاع وخیم از یک سو و اصرار روزافزون دوستان و شاگردانش به ترک اطریش از سوی دیگر مقاومت کرده بود. در هنگام عزیمت ناچار به امضای اعلامیه ای گردید که طبق آن نه او و نه اطرافیانش مورد اذیت و آزار کارمندان حزب ناسیونال-سوسیالیسم واقع نگردیده اند!

فروید پس از اندک زمانی اقامت در پاریس به لندن رفته در خانه شماره ۲۰ خیابان مرفیلد گردنزه که بعدها بصورت موزه در آمد رحل اقامت گزید. در این خانه بود که به تحریر آخرین کتاب خود موسی و یکتاپرستی پرداخت. در این هنگام است که جنگ جهانی دوم شروع به گسترش سایه دیوآسای خود بر اروپا و آسیا کرد. در پاسخ به این پرسش که آیا این آخرین جنگ است، فروید میگوید «بله آخرین جنگ من».



فروید و خانواده اش در پاریس پس از تبعید از اطریش و قبل از عزیمت به انگلیس



فروید و دخترش آنا در ایستگاه
راه آهن پاریس

¹William Bullitt

²Marie Bonaparte

³20 Marefield Gardens

⁴*L'homme Moïse et la religion monothéiste* (Der Man Moses und die monotheistische Religion)

او در بیست و یکم سپتامبر دست مکس شور، پزشک معالج خود را در دست نهاده «قرارداد» را بدو یادآوری میکند: «بمن قول دادید که وقتی ساعت فرارسید مرا رها نکنید. اکنون زندگی شکنجه ای بیش نیست و معنای خود را از دست داده است. با آن، دخترم، مشورت کنید و کار را یکسره نمائید». آن بر آن است که باز هم میبایستی صبر کرد ولی مکس شور تاکید ورزیده وی را متقاعد میکند. شور در سه نوبت در ساعت سه نیمه شب بعد از ۱۹۳۹ سه سانی گرم مرفین به او تزریق میکند. در بیست و سوم سپتامبر دو روز اغماء پیرمرد به آرامی خاموشی میگیرد. تسویگ: «چنین بود پایانی متعالی برای حیاتی متعالی، مرگی فراموش نشدنی در میان کشت و کشتاری عمومی در دوره ای خونبار. وقتی ما، دوستان او، جسد او را پایین می آوردیم میدانستیم که بدین ترتیب بهترین موجود میهن خود را به خاک انگلیس میسپاریم».